

## جهانی شدن در اقتصاد گذار

«برگرفته از کتاب جهانی شدن و هم سطح شدن با دیگران در اقتصاد گذار»

پرفسور ژرگوش کولودکو<sup>۱</sup>

برگردان و تلخیص: حسینعلی تقی تهرانی<sup>۲</sup>

### مقدمه :

تغییرات قابل ملاحظه جهان به خاطر فرآیند جهانی شدن رو به گسترش و هم‌چنین تحولات پس از کمونیست بود. این دو موضوع بسیار مهم در ابتدای قرن بیست و یکم در کتاب جهانی شدن و هم سطح شدن با دیگران در اقتصاد گذار نوشته پرفسور ژرگوش کولودکو به‌طور مبسوط مورد بحث قرار گرفته‌اند. در این مقاله به‌طور خلاصه موضوع جهانی شدن از دیدگاه رکود گذرای عظیم - که خوشبختانه زمان آن سپری شده - و رشد سریع و طولانی‌مدت - که در کمال امیدواری در آینده ادامه دارد - بررسی می‌گردد.

از زمان حمله تروریستی به امریکا در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ این باور شکل گرفت که جهان متحول شده است و دیگر همانند سابق نیست. قطعاً از زمان حمله به نیویورک و واشنگتن تغییرات اساسی زیادی به وجود آمده‌اند اما برخی چیزها همانطور باقی مانده‌اند و این بدان جهت است که جهان قبل از حملات یازده سپتامبر و واکنش به این وقایع تغییر کرده بود.

1- Kolodko , Grzegorz

۲. مدیر ارتباطات و هماهنگی‌های بین‌المللی معاونت پژوهش‌های اقتصادی مرکز تحقیقات استراتژیک

جدای از نیروهای درونی و مکانیسم‌های برونی اثرگذار، تحول جهانی‌شدن به عنوان یک عامل قدرتمندی عمل می‌کند که فرایند تحولات پس از کمونیسم و حاکمیت دولت و اقتصاد متمرکز را پیش رانده و بازار رقابتی جهانی با سرعت به پیش می‌راند. جهانی‌شدن اقتصاد یعنی مشارکت در بازار و رقابتی در سطح جهانی. این پدیده که پس از فروپاشی اقتصاد گسترده و بازار بزرگ بلوک شرق اهمیت بیشتری پیدا نموده است تأثیر به‌سزایی در سایر کشورها همچون ایران - کشورهای عربی خاورمیانه و کشورهای آسیای شرقی همچون مالزی - کره جنوبی و غیره داشته است. اگر موضوع جهانی‌شدن اقتصاد را دربرگیرنده این بخش عظیم جهان یعنی کشورهای اروپای شرقی پس از کمونیسم و ایران بعد از انقلاب اسلامی و تحول خصوصی‌سازی اقتصاد در روند حاکم بر بازار دولت‌های متمرکز ندانیم عملاً معنای جهانی را نمی‌توان بر این فرایند اطلاق نمود.

اما همانطور که می‌دانیم تغییرات زیادی صورت گرفته و جهان از دیدگاه اقتصادی دیگر همانند گذشته نیست. اقتصاد کشورهای پس از کمونیسم از میان دشوارترین دوره مراحل اولیه تحول بیرون آمده‌اند و در آینده طولانی‌مدت شانس زیادی برای رشد سریع دارند. این رشد بسیار سریع‌تر از میانگین اقتصاد جهانی و قطعاً - حتی تا دو برابر - سریع‌تر از اقتصاد پیشرفته غرب خواهد بود. دستیابی‌های فوق‌العاده چینی‌ها در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ این موضوع را ثابت کرده است. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا این امکان وجود دارد که کشورهای که وارث اقتصاد متمرکز و یا دولت کمونیستی هستند به اندازه چین از نظر اقتصادی سریع رشد نمایند؟ البته کشورهای اروپای مرکزی شرقی و هم‌چنین جمهوری‌های شوروی سابق با چین تفاوت زیادی دارند. اما در مورد اقتصاد متمرکز و دولت کمونیستی تفاوت‌های آنها معنادار نیست.

به نظر می‌رسد که در این جهان رو به تحول - که از زمان پایان جنگ سرد و سقوط دیوار برلین تاکنون و در آینده نیز به‌خاطر فرآیند بازگشت‌ناپذیر جهانی‌سازی دیگر همانند گذشته نخواهد بود -

کشورهای پس از کمونیسم و اقتصادهای متمرکز برای توسعه خود "فرصت‌های" بیشتری نسبت به "تهدیدات" دارند و این کشورها هستند که باید "فرصت‌ها" را تقویت کرده و "تهدیدات" را خنثی نمایند.

برای تحول از اقتصاد تحت کنترل دولت و پایه‌گذاری نهادی اقتصاد بازار آزاد تلاشی گسترده لازم است. تحول جاری در کشورهای اروپای شرقی (EE) و جمهوری‌های شوروی سابق (FSU) که قبلاً دارای اقتصاد متمرکز بودند بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند جهانی شدن است. بدون این تحول فرآیند جهانی شدن ابعاد

کامل، جامعیت و پویایی خود را از دست می‌دهد. اگر ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیکی را کنار بگذاریم، مهمترین استدلال در طرفداری از تحولات به سمت اقتصاد بازار این است که ایجاد اقتصاد بازار باید رقابت و کارایی را تقویت کند. بنابراین پس از طی یک دوره کوتاه انقباض (عقب‌نشینی) گذرا، این سیستم جدید باید به بهبودی و بعدها به رشد سریع منجر شود. دوره انقباض از آنچه قبلاً فرض می‌شد عمیق‌تر بوده و بهبودی

به آن شکلی که دولت‌های درگیر و سازمان‌های بین‌المللی انتظار داشتند در سطح این کشورها پیش‌رونده نبوده است. در حقیقت به جای بهبودی سریع و رشد زیاد، واپس‌گرایی طولانی‌مدت به رکود گذرای عظیم منجر شد که در برخی کشورها در طول دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت. مهمتر از همه این که این رکود عظیم در بالاترین میزان خود در دو اقتصاد گذرای بزرگ یعنی در روسیه و اوکراین اتفاق افتاد. این دو کشور با جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون نفر نیمی از جمعیت کشورهای در حال حرکت به سمت نظام

بازار را تشکیل می‌دهند. در این مقاله با بررسی وضعیت و چالش‌های پیش رو در کشورهای اروپای شرقی شاید بتوانیم درس‌هایی برای این تحول غیر قابل انکار و ضروری در جامعه اقتصادی ایران گرفته و با بهره‌گیری از امکانات بومی و توانمندی‌های اقتصاد داخلی جایگاه خود را در بازار جهانی تقویت نماییم.

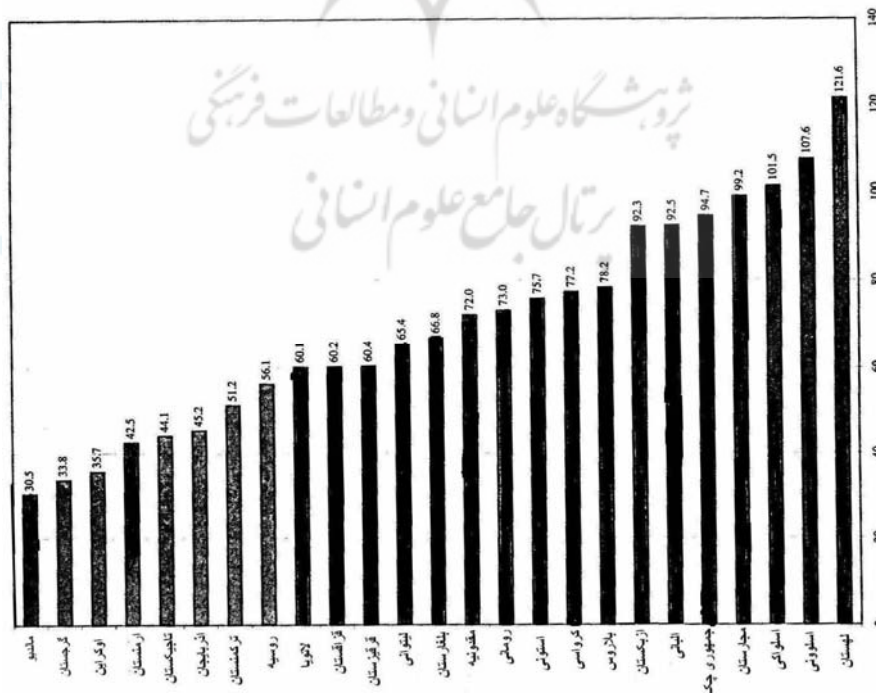
### روند تغییر

در حالی که پس از اولین دهه تحولات (۹۹ - ۱۹۹۰) شاخص تولید ناخالص

داخلی (GDP) در مورد ۲۵ کشور اروپای شرقی (EE) و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) حدود ۶۵ درصد میزان قبل از تحول بود، این مقدار در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ۵۴ درصد بود و برای کشورهای اروپای شرقی از میزان سال ۱۹۸۹ بسیار پایین‌تر بود (نمودار ۱). چنین چیزی در ابتدای تحولات اصلاً تصور نمی‌شد. علاوه بر این عواقب پدیده‌های پیش‌بینی نشده باعث ایجاد تغییرات قابل ملاحظه‌ای در

برداشت‌های ارائه شده از وقایع شد. این موضوع هم در مورد دلایل انقباض طولانی‌مدت و هم در مورد دلایل رشد سریع در برخی کشورها صادق است. بنابراین لازم است که به الگوهای زیرین در این فرآیند اقتصاد گذرا توجه شود تا بتوان گزینه‌های سیاست‌گذاری در آینده و محدودیت‌های سیاسی و فنی آنها را تعیین کرد.

نمودار (۱): شاخص تولید ناخالص داخلی واقعی (1989 = 100) - 1999



## جهانی‌سازی و تحولات پس از سوسیالیسم

آخرین دهه قرن بیستم شاهد تغییرات وسیعی در اقتصاد جهانی بود. از یک طرف مرحله جدید انقلاب فنی در کشورها و قاره‌ها و از طرف دیگر بین‌المللی‌سازی دشوار جریان سرمایه، الگوهای عملکرد اقتصادی را متحول ساخت. آزادسازی وسیع تجارت و آزادسازی فزاینده بازارهای پول و سرمایه چشم‌اندازها و چالش‌های جدیدی را پیش‌رو آورد. این چالش‌ها نه تنها توسط دولت‌ها و سازمان‌های مختلف بین‌المللی بلکه در حد وسیع‌تر توسط بخش خصوصی و سازمان‌های غیر دولتی باید حل شوند. بنابراین در ابتدای قرن جدید مشکلات ساختاری قدیمی رو به افزایش هستند و مسائل جدیدی نیز به وجود می‌آیند که باید از طریق برنامه‌ریزی‌های تئوریک و عکس‌العمل‌های سیاستی مناسب به آنان پرداخت.

اول: بخش خصوصی باید مهمترین بخش سودبرنده از جهانی‌شدن و تحولات باشد و بیشتر از گذشته در مدیریت بحران دخالت داده شود. بخش خصوصی هنگام بروز بحران‌ها باید مسئولیت بیشتری را بر

دوش بکشد. باید مطمئن بود که علاوه بر تلاش به منظور اجتناب از بحران، بخش خصوصی هر چند وقت مسئولیت بحران را نیز بر عهده گیرد.

دوم: سازمان‌های بین‌المللی از جمله بانک‌های توسعه منطقه‌ای و نهادهایی از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان بین‌المللی کار و غیره که با جنبه‌های خاصی از فعالیت‌های اقتصادی جهانی و بین‌المللی سروکار دارند باید اقدامات خود را به شکل کاملاً منظم هماهنگ سازند. بسیاری از مشکلات در صحنه اقتصاد جهانی به ویژه در صحنه کشورهای پس از سوسیالیسم ناشی از همین عدم هماهنگی است.

سوم: سازمان‌های غیردولتی باید نسبت به گذشته نقش فعال‌تری در صحنه جهانی به ویژه در بخش اقتصادی آن داشته باشند. بنابراین باید آنها را یک شریک استراتژیک برای بخش خصوصی، دولت و سازمان‌های بین‌المللی دانست. اگر کشورهای توسعه‌یافته پیشگام در گروه هفت و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به همراه سازمان‌های غیردولتی همانند اکسفام (Oxfam) و جوبیلی (Jubilee 2000)

مشکل بار بدهی کشورها را حل کنند اثرات آن نمود بیشتری خواهد داشت. چهارم: تحول منظم به سمت اقتصاد بازار در کشورهای پس از سوسیالیسم و اقتصاد متمرکز نقش مهمی در جهانی سازی دارد. برخی از این کشورها در مسیر اقتصاد کاملاً بازاری قرار دارند. برخی دیگر - همانند چین - که هنوز تلاش می کنند سیستم اقتصادی کنونی را بهبود بخشند به زودی به این فرآیند می پیوندند. هرسه جنبه تحول یعنی آزادسازی و تثبیت، ساختن نهادها، و تجدید ساختار ظرفیت صنعتی مرتبط با فرآیندهایی هستند که در سطح بین المللی اتفاق می افتند. (کولودکو ۱۹۹۲).  
 این امر هم چنان به معنای ورود و خروج آزادانه کارآفرینان بومی و بین المللی از تجارت آزاد است. علاوه بر این جریان سرمایه نیز آزاد شده است و بنابراین بازارهای سرمایه نوپای آنها را بخشی از بازارهای پول و سرمایه پیچیده بین المللی کرده است. سرمایه گذاران بین المللی وارد بخش های مالی و خدمات می شوند. این امر از یک طرف باعث پیشرفت در کیفیت خدمات شده و از طرف دیگر خطر «سرمایه داری وابسته» (پوزنانسکی ۱۹۹۷) را افزایش می دهد. این خطر از یک طرف از عدم تقارن بین دامنه سرمایه ارائه شده توسط شرکت های بین المللی و سرمایه گذاران خارجی در این کشورها ناشی می شود و از طرف دیگر به خاطر این است که این کشورها قادر نیستند سرمایه کافی جمع آوری کنند تا در بازارهای بین المللی سرمایه گذاری کنند. در حقیقت آنها برای سرمایه گذاری در بازارهای خود نیز سرمایه ندارند. فقط در طولانی مدت می توان بر این چالش غلبه کرد و با این فرض که ثبات اقتصادی ایجاد شده، کارهای بنیادی و اصول محکم هستند و سرعت رشد بالا است.

ساختن نهادها به ویژه از طریق قوانین جدید و سازمان های تسهیل کننده تخصیص منابع بر اساس بازار نیز ارتباط نزدیکی با جهانی سازی دارد. چندین نظام نهادی وجود دارد که همزمان بخشی از نظم نهادی جهانی و بین المللی محسوب می شوند. به عنوان مثال نظارت به همراه آزادسازی تجارت در چارچوب سازمان تجارت جهانی، یا استانداردها و سیاست هایی که هدف آنها حمایت از محیط زیست است. بخشی دیگر از فرایند جهانی سازی - که با آن در تضاد نیست - فرآیند تلفیق های



منطقه‌ای از قبیل اتحادیه اروپا و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع می‌باشد. در طول فرآیند جهانی‌سازی، اقدامات نهادی اقتصاد ملت‌ها مشابه یکدیگر شکل می‌گیرد و هر چه این تشابه بیشتر باشد انجام فرایند تلفیق و جهانی‌سازی ساده‌تر خواهد شد. تمام این اصلاحات به تجدید ساختار اقتصاد خرد در ظرفیت اقتصادی منتهی می‌شود. درمقیاس بزرگتر این کار همزمان با گسترش مشارکت شرکت‌های بین‌المللی صورت می‌گیرد. بنابراین بخش فزاینده‌ای از فرآیندهای تولید و توزیع در کشورهای دارای اقتصاد گذرا را می‌توان به عنوان کسری از اقتصاد جهانی در نظر گرفت. افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نقش مهمی در این فرایند دارد. با این حال معنای واقعی رشد آینده در مقایسه با آنچه تاکنون به دست آمده تعریف دیگری خواهد داشت و در نتیجه شامل توانایی بیشتر در تشکیل سرمایه داخلی می‌شود (کولودکو ۱۹۹۹).

از این دیدگاه هجوم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باید به همراه جریان سالم سرمایه داخلی باشد. به خاطر جهانی‌شدن، این کار باید حتماً پس از فرآیند خصوصی‌سازی ادامه یابد.

**واپس‌گرایی گذار و رکود عظیم دهه ۹۰**

باید در نظر داشت که کشورهای دارای اقتصادهای متمرکز قبل از این نیز در حال رشد بودند. در حقیقت آنها به سرعت رشد می‌کردند. در طی چهار دهه قبل از دهه ۹۰ میانگین میزان رشد سالانه در چکسلواکی سابق ۴/۸ و در رومانی ۸/۲ درصد بود. با چنین سرعت رشدی درآمد ملی در چکسلواکی در ۱۶ سال و در رومانی در کمتر از ۹ سال دوبرابر شد. با وجود این، رشد تحت اقتصاد متمرکز ویژگی‌های خاصی دارد که پنج مورد آنها را در استدلالات مرتبط با ملاحظات این بخش می‌توان ذکر کرد:

اول: علی‌رغم تلاش‌های متعصبانه دولت‌ها - و یا در حقیقت به خاطر دخالت آنها در موضوعات اقتصادی و تخصیص بروکراتیک منابع - حلقه‌های رشد خاصی به وجود آمدند. (بوئر ۱۹۷۸، کولودکو ۱۹۷۹ و ۱۹۸۶). اگرچه برون‌داد اقتصاد به‌طور منظم در حال رشد بود، سرعت متوسط رشد فراز و نشیب‌هایی داشت. دوره‌هایی با سرعت رشد بالا وجود داشت و سپس بخاطر انگیزه قوی

سرمایه‌گذاری و نیاز به تخصیص منابع بیشتر برای توسعه مصرف، دوره‌های اصلاح پیش می‌آمدند که در طول آن دوره‌ها رشد با کاهش مواجه می‌شد. سپس دوران توسعه دیگری شروع می‌شد و این تناوب هم‌چنان ادامه داشت. (جدول ۱). این دو ویژگی - یعنی مکانیسم درون‌سیستمی فراز و نشیب‌های دوره‌ای و خصوصیت نسبتاً منظم این تغییرات - این تفسیر را توجیه می‌کند که این فرآیندها ماهیت حلقه‌ای دارند.

دوم: این رشد کیفیت بدی داشت زیرا حتی در اقتصادهای نسبتاً بهتر، نشانگان (سندرم) کمبود به‌طور کامل از بین نرفت. این امر به نوبه خود باعث استرس‌های سیاسی و اقتصادی جدی می‌شد. تغییرات قیمت‌ها مانع دیگری در راه حفظ و تداوم نرخ رشد بالا می‌شد. در مرحله بعدی، در برخی کشورها کمبودها با تورم باز (یعنی قیمت / دستمزد) همراه بود. و به این ترتیب نشانگانی (سندرمی) که ما آن را کمبود - تورم می‌نامیم به وجود آمد. (کولودکو و مک ماهن ۱۹۸۷). در نتیجه توسعه با عدم توازن همراه شد (کورنای ۱۹۸۶). این نتیجه دقیقاً متضاد آن چیزی

بود که دولتمردان از اقتصاد دولتی و تخصیص‌های مالی متمرکز انتظار داشتند. سوم: علی‌رغم نرخ بالای رشد، استانداردهای زندگی به اندازه کافی بهتر نمی‌شدند. مدل توسعه سوسیالیستی بر اساس توسعه صنایع سنگین و تشویق سرمایه‌گذاری بود و بنابراین مصرف همواره کند بود. به‌خاطر ماهیت حلقه‌ای رشد، میزان رشد مصرف نیز فراز و نشیب داشت و در بالاترین حد خود با میزان سرمایه‌گذاری هماهنگ می‌شد. بهبودی اندک استانداردهای زندگی - حداقل از دیدگاه مردم - باعث نارضایتی اجتماعی می‌شد که خود از دست رفتن بیشتر روند رشد اقتصادی را به همراه می‌آورد. این عامل، به همراه کمبودها یا حتی کمبود - تورم نشان می‌دهد که چرا نظام سیاسی - اجتماعی دچار عدم توازن می‌شد هر چند که سرعت رشد تولید چندان پایین نبود. چهارم: پدیده‌ای بنام «خستگی رشد» به وجود آمد (پوزنانسکی ۱۹۹۶). سرعت رشد رو به کندی داشت. در مراحل بعد از رشد اولیه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سرعت رشد به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. این امر در حالی اتفاق افتاد که میزان سرمایه‌گذاری به مراتب از مجموع تولید



سریع‌تر شده بود و خود نشان‌دهنده این بود که بر خلاف انتظارات سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران، کارایی در حال کاهش بود. با کاهش بهره‌وری نیروی کار در اواخر دهه ۱۹۸۰ سرعت رشد تا حد رکود پایین آمد و حتی به وضعیت بحرانی رسید. بنابراین پتانسیل رشد از بین رفت. لذا قبل از آن که بتوان رشد سریع را بازیابی کرد، برون‌داد اقتصادی تا حد بسیاری زیادی سقوط کرده بود. متأسفانه هم‌زمان با شروع دوران تحول، رکود نیز شروع شد. از آن بدتر این که قبل از ایجاد ثبات مالی، تورم شدت گرفت. بنابراین این کشورها - تا درجات مختلف و در دوره‌های زمانی مختلف - از یک بحران یعنی کمبود - تورم تحت رژیم متمرکز به یک بحران دیگر یعنی رکود - تورم تحت نظام نوظهور اقتصاد بازار وارد شدند. (کولودکو ۱۹۹۲).

پنجم: فرآیند رسیدن به دیگران از قبل و تحت نظام متمرکز آغاز شده بود. به ویژه در سال‌های اول کشورهای همانند بلغارستان و رومانی که سطح توسعه پایین‌تری داشتند نسبت به کشورهای همانند لهستان و چکسلواکی سابق که تولید بالا و استانداردهای زندگی بهتری داشتند سریع‌تر رشد کردند. (جدول ۲). این موضوع در مورد الگوی رشد کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز صادق است که در آن جمهوری‌های آسیایی خیلی سریع‌تر از جمهوری‌های اروپای شرقی رشد کردند. و هم‌چنین در جمهوری‌های یوگسلاوی سابق که این پدیده تا حد کمتری اتفاق افتاد. به عنوان مثال می‌توان نرخ رشد مقدونیه و اسلوانی را مقایسه کرد.

جدول ۱: حلقه های رشد اقتصادی در اقتصادهای دارای برنامه متمرکز ۸۹ - ۱۹۵۰

		نسبت سال ها / رشد از نظر تولید ناخالص داخلی، درصد											
بنارسان	na	1953-56	1957-59	1960-63	1964-67	1968-71	1972-75	1976-80	1981-85	1986-88	1989		
		6.5	14.0	6.0	9.1	7.4	8.3	6.4	3.5	5.2	0.5		
چکسلواکی	1950-52	1953-56	1957-61	1962-65	1966-69	1970-75	1976-78	1979-84	1985-88	1989			
	10.0	6.5	7.4	0.8	7.2	5.3	4.7	1.8	2.4	1.9			
GDR	1950-52	1953-56	1957-59	1960-63	1964-69	1970-75	1976-86	1987-88	1989				
	18.0	6.7	8.7	2.2	5.0	5.7	4.4	3.3	2.5				
مجارستان	na	1951-53	1954-56	1957-60	1961-65	1966-69	1970-74	1975-78	1979-85	1986-88	1989		
	9.3	2.0	11.0	5.4	7.2	6.2	5.0	0.9	1.6	0.4			
لهستان	1950-53	1954-57	1958-63	1964-68	1969-70	1971-75	1976-78	1979-82	1983-85	1986-88	1989		
	9.8	9.1	5.4	7.1	3.7	9.8	4.9	-2.7	4.9	3.9	0.2		
رومانی	na	1951-53	1954-56	1957-59	1960-62	1963-66	1967-70	1971-76	1977-79	1980-84	1985-88	1989	
	17.0	5.0	10.6	7.6	10.5	7.0	11.5	7.7	4.0	5.4	-5.8		
اتحاد جماهیر شوروی	1950-51	1952-53	1954-56	1957-63	1964-68	1969-73	1974-78	1979-88	1989				
	16.0	8.2	11.6	6.0	8.2	6.5	5.0	3.3	2.6				

'+' = سرعت، '-' = کاهش، '+' = محاسبات نویسنده و روش - سالهای مختلف و محاسبات مرکزی (GUS) منابع ک اداره آمار مرکزی

و آنگاه سال ۱۹۸۹ فرارسید و دوران تحول آغاز شد. واپس‌گرایی گذرا در بهترین حالات یعنی لهستان سه سال - از نیمه ۱۹۸۹ تا نیمه ۱۹۹۲ - و در بهترین حالت یعنی اوکراین ده سال - از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ - طول کشید. در لهستان تولید ناخالص

ملی به میزان ۲۰ درصد کاهش یافت و سپس رو به بهبودی و رشد گذاشت. در مورد اوکراین برون‌داد اقتصادی بر حسب تولید ناخالص ملی بیش از ۶۰ درصد سقوط کرد و فقط در سال ۲۰۰۰ شروع به رشد نمود.

جدول ۲: میانگین نرخ رشد (NMP) در اقتصادهای با برنامه ریزی متمرکز (درصد) ۱۹۵۰-۸۹

	۱۹۵۰-۸۹	مرحله اول از اولین حلقه	مرحله آخر از آخرین حلقه
** رومانی	8.2	17.0	5.4
* بلغارستان	6.9	>10.0	5.2
لهستان	6.7	9.8	3.9
جمهوری شوروی	6.5	16.0	3.3
GDR	5.9	18.0	3.3
** مجارستان	5.0	9.3	1.6
چکسلواکی	4.8	10.0	2.4

منبع: اداره آمار مرکزی (GUS)، ورشو، سالهای مختلف و محاسبات نویسنده

\* میانگین برای ۱۹۵۳-۸۹

\*\* میانگین برای ۱۹۵۱-۸۹

محصول خام خالص - NMP

در حالی که فقط چهار کشور - لهستان در ۱۹۹۶، اسلوانی در ۱۹۹۸، اسلواکی در ۱۹۹۹ و مجارستان در ۲۰۰۰ - توانستند میزان برون‌داد اقتصادی خود را بهبود بخشند، در انتهای دیگر طیف کشورهای وجود دارند که حتی از اوکراین هم بدتر عمل کردند. در گرجستان و مولداوی تولید ناخالص ملی در ۱۶۶۶ حدود یک‌سوم میزان ۱۹۸۹ بود و در سایر چهار جمهوری شوروی سابق حتی پایین‌تر از یک‌دوم آن میزان بود. در میان کشورهای اروپای شرقی در شش کشور میزان GDP حدود یا پایین‌تر از سه‌چهارم میزان ۱۹۸۹ بود. (جدول ۳)

بنابراین رکود بزرگ یک حقیقت است. ولی باید گفت که داده‌های مرتبط با اقتصاد کشورهای در حال گذار واقعی نیستند. و این امر به دلیل تعصب در مورد نهادهای غیر رسمی بود که نه از طریق دولت تأیید شده‌اند و نه متعلق به سازمان‌های مالیاتی بودند. مسئله این است که فعالیت‌های غیررسمی آمارهای دولتی را به سمت بالا می‌کشانند. یعنی هم میزان برون داد اقتصادی و هم میزان استخدام را بالا نشان می‌دهند اما لزوماً سرعت رشد را بالا نمی‌برند و یا سرعت انقباض را کمتر نمی‌کنند. به عبارت دیگر، واضح است که در اقتصادهای گذرا برون داد اقتصادی و تولید ناخالص ملی به میزان قابل توجهی (بین ۱۵ تا ۳۰ درصد) بیشتر از مقداری است که رسماً اعلام شده است. (کوفمن و کالی بردا ۱۹۹۶).

جدول ۳: واپس‌گرایی و رشد در اقتصادهای گذر. میزان تغییر GDP ۱۹۸۹-۹۹

	1989	1990	1991	1992	1993	1994	1995	1996	1997	1998	1999	1989=100
بنگلادش	0.2	-11.6	-7.0	2.6	3.8	5.2	7.0	6.1	6.9	4.8	3.8	121.6
اندونزی	-1.8	-4.7	-8.9	-5.5	2.8	5.3	4.1	3.5	4.6	3.9	3.5	107.6
استرالیا	1.4	-2.5	-14.6	-6.5	-3.7	4.9	6.9	6.6	6.5	4.4	1.9	101.5
مکزیک	0.7	-3.5	-11.9	-3.1	-0.6	2.9	1.5	1.3	4.6	5.1	4.2	99.2
جمهوری چک	1.4	-1.2	-11.5	-3.3	0.6	3.2	6.4	3.8	0.3	-2.3	-0.3	94.7
ایران	9.8	-10.0	-27.7	-7.2	9.6	9.4	8.9	9.1	-7.0	8.0	7.1	92.5
ارژنتین	3.7	1.6	-0.5	-11.1	-2.3	-4.2	-0.9	1.6	2.4	3.3	3.9	2.3
مالزی	8.0	-3.0	-1.2	-9.6	-7.6	-12.6	-10.4	2.8	10.4	8.3	1.5	78.2
کره	-1.6	-7.1	-21.1	-11.7	-8.0	5.9	6.8	6.0	6.5	2.3	-0.7	77.2
اسپانیا	-1.1	-8.1	-13.6	-14.2	-9.0	-2.0	4.3	3.9	10.6	4.0	0.0	75.7
رومانی	-5.8	-5.6	-12.9	-8.8	1.5	3.9	7.1	4.1	-6.9	-7.3	-4.1	73.0
مقدونیه	0.9	-9.9	-7.0	-8.0	-9.1	-1.8	-1.2	0.8	1.5	2.9	0.6	72.0
بنگلادش	0.5	-9.1	-11.7	-7.3	-1.5	1.8	2.1	-10.1	-7.0	3.5	1.4	66.8
نیپال	1.5	-5.0	-6.2	-21.3	-16.0	-9.5	3.5	4.9	7.4	5.2	0.0	65.4
فرانسه	4.0	3.0	-5.0	-19.0	-16.0	-20.0	-5.4	7.1	9.9	1.8	0.0	60.4
ایران	-0.4	-0.4	-13.0	-2.9	-9.2	-12.6	-8.2	0.5	2.0	-2.5	-1.7	60.2
ایتالیا	6.8	2.9	-10.4	-34.9	-14.9	0.6	-0.8	3.3	8.6	3.6	1.5	60.1
روسیه	2.6	-4.0	-5.0	-14.5	-8.7	-12.7	-4.1	-3.5	0.8	-4.6	1.5	56.1
ترکیه	-6.9	2.0	-4.7	-5.3	-10.0	-18.8	-8.2	-8.0	-26.1	4.2	17.0	51.2
آریژون	-4.4	-11.7	-0.7	-22.6	-23.1	-19.7	-11.8	1.3	5.8	10.1	3.7	45.2
تایوان	-2.9	-1.6	-7.1	-29.0	-11.0	-18.9	-12.5	-4.4	1.7	5.3	5.0	44.1
ایران	14.2	-7.4	-17.1	-52.6	-14.8	5.4	6.9	5.8	3.1	7.2	4.0	42.5
ایران	4.0	-3.4	-11.6	-13.7	-14.2	-23.0	-12.2	-10.0	-3.2	-1.7	-2.5	35.7
کره	-4.8	-12.4	-20.6	-44.8	-25.4	-11.4	2.4	10.5	11.0	2.9	3.0	33.8

ادامه جدول ۳

GDP واقعی در 1999												
	1989	1990	1991	1992	1993	1994	1995	1996	1997	1998	1999	1989=100
مانیتور	8.5	-2.4	-17.5	-29.1	-1.2	-31.2	-3.0	-8.0	1.3	-8.6	-5.0	30.5
بوسنی هرزگوین	na	na	na	na	na	na	-5.7	58.9	50.1	19.4	6.6	x
یوگسلاوی	na	na	na	na	na	2.5	6.1	5.8	7.6	1.5	-37.3	x
* میانگین ارزشی GDP												
EE-13	-0.2	-6.6	-10.7	-3.6	0.4	3.9	5.5	4.0	3.6	2.4	1.7	99.3
CIS-12	0.6	-3.7	-6.0	-14.2	-9.3	-13.8	-5.2	-3.5	0.9	-3.5	0.3	54.3
EE and FSU-25	0.3	-5.0	-8.1	-9.5	-5.0	-6.0	-0.5	-0.2	2.0	-1.2	1.07	1.3

منابع: داده های EBRD 1999 - داده های روسیه بر 1989 از جنول 1، داده های اولیه برای 1999 از برنامه اقتصادی 1999 و ب و آمارهای ملی موجود.

داده های بوسنی هرزگوین و یوگسلاوی از برنامه اقتصادی 1999 بر.

\* ارزش های تکرار شده برآورد EBRD از ارزش اسمی GDP بر حسب دلار در 1999 است.

na - داده ها موجود نیست.

در برخی موارد نیز باید پذیرفت که در مورد دامنه سقوط میزان برون داد اقتصادی در زمان شروع تحول، اغراق شده است. دلیل این امر این است که مقداری از تولید واقعی از بین نرفت بلکه به همراه دارایی‌ها از بخش رسمی به بخش غیررسمی انتقال یافت. این نوع خصوصی سازی باعث شد تا سرعت رشد از ارقام رسمی بالاتر به نظر برسد. اغلب برون دادی که قبلاً هم وجود داشت ولی به طور رسمی ثبت نشده بود به تدریج ثبت شد و در نتیجه در آمارهای رسمی ذکر شدند.

همیشه این نظر وجود داشته که رشد زودتر از آنچه واقعاً نشان می دهد به وجود آمده است. مثلاً در لهستان در ابتدای دوره گذار، دولت تصور می کرد که انقباض فقط یک سال طول بکشد و سقوط GDP

هرچند که مبنایی که بر اساس آن سرعت رشد حساب می شود تغییر کرد، سرعت رشد تغییر چندانی نکرد. به همین ترتیب در زمان حاضر یعنی از سال 2000 به بعد میزان کلی تولید ناخالص ملی و تولید ناخالص سرانه (و متعاقب آن جذب GDP در مصرف بخش خصوصی و سرمایه گذاری) بیشتر از میزانی است که در داده های رسمی ارائه شده توسط دولت‌ها و سازمان های بین المللی مطرح می شوند. دلیل این امر این نیست که سرعت رشد اقتصادی از آنچه ثبت شده بیشتر بوده است بلکه این است که میزان برون داد اقتصادی در زمان خروج از نظام قبلی بالاتر بود. لذا این مشاهدات می تواند درک و تفسیر ما را در مورد سطح مطلق برون داد تغییر دهد اما در مورد پویایی آن تغییری ایجاد نمی کند.



بیشتر از ۳/۱ درصد نباشد اما این امر سه سال طول کشید و سقوط تا شش برابر اتفاق افتاد.

گومالکا (۱۹۹۰) پیش‌بینی می‌کرد که سرعت رشد از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ به ترتیب ۴/۷، ۸/۷ و ۷/۹ درصد باشد. که در مجموع ۲۲ درصد پیشرفت را در طول سه سال نشان می‌داد اما در واقع پس از سقوط ۱۲ درصدی اولیه در ۱۹۹۰ اقتصاد ۷ درصد دیگر سقوط کرد و پس از آن در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ به ترتیب ۲/۶ و ۳/۸ درصد رشد داشت.

(EBRD ۱۹۹۹، کولودکو ۲۰۰۰، بلیر و اسکوب ۲۰۰۰). این مسیرها بیشتر توسط سیاست‌ها شکل گرفته بودند و به همین دلیل بود که واپس‌گرایی دوران گذار در برخی کشورها فقط سه تا پنج سال طول کشید در حالی که در برخی دیگر یک‌دهه - ۱۹۹۰ - به طول انجامید. بنابراین میزان برون‌داد اقتصادی کنونی (یعنی سطح سال ۲۰۰۰) نتیجه دو رویداد است: اولاً کاهش شدید برون‌داد در سال‌های خاصی در دوران واپس‌گرایی و ثانیاً تعداد این سال‌ها.

در مجموع بیش از ۵۷ مورد سال‌هایی وجود دارد که در آن نرخ انقباض (کاهش) دو رقمی بوده است اما فقط در هفت مورد از سال‌ها رشد نرخ دو رقمی داشته است. برای اطمینان بیشتر باید گفت که پس از افت اولیه برون‌داد هر چه فرآیند گذار پیشرفته‌تر می‌شد فراز و فرود نرخ رشد و یا نرخ انقباض کمتر می‌شد. بنابراین فرآیندهایی که همزمان با فعالیت‌های تولیدی پیش می‌رفتند از دیدگاه سیاست اقتصاد کلان آرام‌تر و بیشتر قابل اداره می‌شدند.

بنابراین، تاکنون الگوی واضحی از توالی انقباض، بهبود و رشد در اقتصادهای

### مسیرهای مختلف انقباض، بهبود و رشد

استدلال قوی و قانع‌کننده‌ای وجود دارد که سیاست‌هایی که اجرا می‌شوند نسبت به میراث گذشته و یا بخت و اقبال نقش مهمتری در واپس‌گرایی و یا رشد دارند. ولی میراث گذشته هر چه که باشد سیاست‌های جدید هستند که تعیین‌کننده می‌باشند. این استدلال بر این مبنا بیان می‌شود که با وجود شباهت‌های ساختاری، نهادی، ژئوپولتیکی و فرهنگی بین کشورها، آنها در طول اولین دهه گذار مسیرهای کاملاً متفاوتی را رفته‌اند.

گذار وجود ندارد. اولین دهه این تلاش تاریخی دورانی کاملاً منحصر به فرد است که در آن هیچ‌چیز با گذشته شباهت نداشت و از طرف دیگر تکرار چنین دورانی در آینده نیز قابل پیش‌بینی نیست. این امر به خاطر عوامل خاصی بود که در آن زمان بر فرآیند توسعه تأثیر می‌گذاشتند.

اول: زمانی که برون‌داد رو به کاهش گذاشت، در کشورهای مختلف متفاوت بود. دوم: عمق واپس‌گرایی در کشورهای مختلف متفاوت بود. این امر از یک طرف به خاطر مشکلات اولیه ناشی از نظام اقتصادی دارای برنامه‌ریزی متمرکز بود و از طرف دیگر در سیاست‌های اجرایی ریشه داشت.

سوم: طول مدت انقباض در کشورهایی که توانستند اقتصاد خود را تحت نظام سابق خود اصلاح کنند بیشتر بود. هر چه اصلاحات در مکانیسم مالی و اقتصادی کشورهای دارای اقتصاد متمرکز بیش‌تر انجام می‌گرفت، اجرای اقدامات گسترده‌تر بعدی آسان‌تر می‌شد.

چهارم: هر چند پس از دوران انقباض یک دوره بهبودی شروع می‌شود ولی این امر بدین معنا نیست که واپس‌گرایی و رکود دوران گذار به انتها رسیده‌اند.

پنجم: باید به خاطر داشت که اگر در گذشته درآمد ملی به خاطر شکست سیاست‌ها کاهش یافته بود رشد کنونی و آینده آن این ضرر را جبران نمی‌کند. فقط در مواردی که رشد کنونی تابعی از کاهش برون‌داد در گذشته است - که خود به خاطر اصلاحات ساختاری اتفاق بیافتد - در این حالت می‌توان این کاهش را به عنوان یک نوع «سرمایه‌گذاری» در نظر گرفت که ثمره آن رشد آینده برون‌داد می‌باشد.

بنابراین آنچه در اینجا اهمیت پیدا می‌کند فراز و نشیب‌های میزان انقباض و رشد است. به نظر می‌رسد که آنچه بیشتر مطلوب است فراز و نشیب‌های کمتر و آرام‌تر این میزان‌ها و فرایند آرام تغییرات کمی با همراه تغییرات میزان برون‌داد می‌باشد.

تفاوت بین کشورها چندان فاحش نیست ولی در عین حال نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

بنابراین مسیرهای مختلف واپس‌گرایی ← بهبود ← رشد (و متأسفانه در برخی موارد دوباره واپس‌گرایی) همگی ماهیتی منحصر به

فرد دارند. این امر تاکنون مربوط به گذشته بوده است هر چند تحول در آینده

نیز ادامه خواهد داشت. درس‌های زیادی را می‌توان از دوران گذار تاکنون آموخت ولی اگر از جنبه سیاست رشد به آن بنگریم باید بگوییم گذشته‌ها گذشته است و باید طرحی جدید در انداخت و به آینده چشم امید بیشتری داشت.

در مرحله کنونی دوران گذار این گروه از کشورهای دارای بازارهای نوظهور نسبت به گذشته شباهت‌های زیادی با سایر کشورهای دارای بازارهای نوظهور دارند. بنابراین اغلب این عقیده رواج داشت که این گروه کشورها با همان مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند که سایر نواحی آسیب‌دیده جهان همانند امریکای لاتین با آنها درگیرند. این امر نه در گذشته و نه در حال واقعیت ندارد. هر چند بین چالش‌های ساختاری و نهادی که این کشورها با آن مواجهند موارد مشابه زیادی وجود دارد. با وجود این هرگاه از نقطه نظر رشد آینده به سیاست‌گذاری رشد بنگریم باید ویژگی‌های خاص اقتصاد کشورهای پس از کمونیسیم را به‌طور جدی مورد نظر قرار

### سیاست‌گذاری و ایجاد نهادها

از دیدگاه اقتصادی، نظام دولتی با برنامه‌ریزی متمرکز نمی‌تواند خود را با شرایط جهانی و اقتصاد آزاد تطبیق دهد و لذا از بین خواهد رفت. محیط تغییر اقتصاد جهان آن را به یک نظام سخت‌گیرانه و غیر قابل انعطاف تبدیل کرده که انحرافات زیادی داشته و نتوانسته است وضعیت رقابتی خود را بهبود بخشد. فرآیند جهانی‌سازی برای کشورهایی که قادر به تطبیق نبودند تهدید محسوب می‌شود و از طرف دیگر به آنها فرصت می‌دهد تا نظام ناکارآمد خود را عوض کنند. علاوه بر حلقه‌های رو به رشد اقتصادی بین‌المللی، پیشرفت فن‌آوری و همچنین تغییرات سیاسی کاتالیزورهای مهمی هستند که تعیین می‌کنند چه موقع زمان تحولات جامع فرارسیده است. در غیر این صورت تطبیق با چالش‌های توسعه رو به رشد و بهره‌گیری از فرصت‌های فزاینده توسعه طولانی‌مدت امری غیر ممکن خواهد بود.

لذا دو موضوع مهم در اینجا مطرح می‌شود.

اول: سیاست‌های جدید باید چالش‌های مقابل خود را در چهار چوب نهادهای قدیمی حل نمایند. در این مسیر مقررات باید به صورت یک فرهنگ جدید در بازار و رفتاری منطبق با اقتصاد بازار در جامعه اقتصادی نهادینه گردند. به طور معمول در این اقتصادها فرهنگ و رفتار بازاری از نظام بازاری عقب‌تر هستند.

دوم: نهادها باید حالتی منعطف داشته باشند و با مرور زمان تغییر یابند تا اجرای سیاست‌ها تسهیل گردد. البته باید توجه داشت که اجرای سیاست‌ها در محدودیت حاکم بر نهادها صورت خواهد پذیرفت. به عبارت دیگر در اقتصادهای در حال گذار سیاست‌هایی وجود داشته و وجود دارند که به دلیل ضعف‌های نهادی قابل اجرا نیستند.

نهادهای ضعیف، چه آنهایی که به خاطر نیاز نظام دولتی به وجود آمده و تحت سلطه بخش دولتی و کنترل بوروکراتیک بودند و چه آنهایی که بعدها از هیچ به وجود آمدند کارایی سیاست‌ها را تضعیف می‌نمایند. همانطور که در فرآیندهای واقعی اقتصادی مطرح می‌شود در مقابل این ضعف‌های نهادی عکس‌العمل‌های مختلف قابل پیش‌بینی وجود دارد. ولی اغلب به دلیل غفلت از تمهیدات نهادی این عکس‌العمل‌ها پیش‌بینی نمی‌شوند. از این جنبه مهم‌ترین آنها عدم وجود عکس‌العمل‌های مثبت اولیه بود. بیشتر سیاست‌گذاران و مشاوران آنها - از قبیل سازمان‌های بین‌المللی - انتظار دارند که بلافاصله پس از آزادسازی برون‌داد اقتصادی شروع به رشد کند و به همین دلیل فرآیند خصوصی‌سازی عظیم را اجرا می‌نمایند.

بر اساس تجربه کشور های بلوک شرق بر خلاف اجرای خصوصی‌سازی سریع، در یک مدت زمان طولانی در کارایی هیچ بهبودی حاصل نشد و حتی به عبارت دقیق‌تر وضعیت بدتر شد. ممکن است چنین فرض شود که دارایی‌های خصوصی نسبت به دارایی‌های دولتی بهره‌وری کمتری دارند هر چند که در واقع این بهره‌وری بیشتر است و فقط به خاطر این که خصوصی‌سازی به همراه دوران انقباض اتفاق افتاد این نتیجه غلط به دست می‌آید.

نکته مهم دیگر این است که در میان نهادهای یکسان یا مشابه انواع مختلفی از

سیاست‌ها را می‌توان اجرا کرد. این امر بدان معناست که در هر زمان خاص بدون توجه به نوع نهادهای موجود سیاست‌ها ممکن است خوب یا بد اجرا شوند. عکس‌العمل سیاستی برای حل یک مسئله ممکن است در یک کشور کاملاً مناسب و در یک کشور دیگر نامناسب باشد. بنابراین عکس‌العمل‌های سیاستی مختلف ممکن است با وجود نهادهای یکسان نتایج مختلفی دربر داشته باشند. باید توجه داشت نهادها دارای نقشی مهم هستند اما سیاست‌ها و اجرای سیاست‌ها نیز اهمیت دارند. ممکن است عملکرد اقتصادی در یک کشور با نهادهای ضعیف یا قوی در مقایسه با یک کشور دیگر با اجرای سیاست‌های قوی و یا ضعیف برون داد متفاوتی داشته باشد. البته بهترین ترکیب داشتن سیاست‌های دقیق و نهادهای خوب است و بدون شک بدترین حالت وضعیت مخالف یعنی نهادهای ضعیف و سیاست‌های بد است. متأسفانه از این نقطه نظر در کشورهای دارای اقتصاد گذار حالت دوم بیشتر اتفاق افتاده است. بنابراین تعجب‌آور نیست که واپس‌گرایی دوران گذار به رکودعظیم گذار تبدیل شد.

از نظر ترکیب کیفیت نهادها و کیفیت سیاست‌ها در دوران اولیه اقتصاد دوران گذار هیچ قانون واضحی وجود ندارد. ظاهراً بعدها این دو یکدیگر را تسهیل می‌کنند. ولی قبل از این که چنین چیزی اتفاق بیفتد ممکن است نهادهای نسبتاً خوب قانون‌سازان و سیاستگذاران را از مراقبت دقیق برای اصلاحات ساختاری و تداوم ساختن نهادها باز دارد هر چند که این خود یک فرآیند دائمی و نه کوتاه‌مدت است. زمانی می‌شود بهترین نتیجه را به دست آورد که ساختن نهادها از درون خود مردم و جدیت رهبران و سیاست‌گذاران جامعه ناشی شود. البته تجربه نشان داده است که اغلب ساختن نهادها زمانی تقویت می‌شوند که مشکلات زیاد می‌شوند. در این حالت فشار زیاد می‌شود و نیاز به اصلاحات ساختاری به ویژه از جانب بخش تجاری نوظهور و همچنین از خارج افزایش می‌یابد. سازمان‌های بین‌المللی که کمک‌های مالی و فنی خود را به این شرط ارائه می‌دهند که سیاست‌های صحیح اجرا شوند و اصلاحات کافی انجام شوند در این فرایند مشارکت می‌کنند.



### نقایص بازار و نقش جدید دولت

زمانی که به دنبال اجرای سیاست‌هایی هستیم که باید برای تغییر از نظام اقتصادی سوسیالیسم دولتی و اقتصاد متمرکز به سوی اقتصاد بازار به کار ببریم و از ایجاد ثبات به رشد برسیم برای همگان بدیهی به نظر می‌رسد که این مهم بدون دخالت صحیح دولت محقق نخواهد شد. (ساحی و وگ ۱۹۹۵). حتی کسانی که در دولت به طرز شدیدی نئولیبرال هستند - که در اروپای شرقی نیز پدیده نادری نیست - دخالت گسترده‌ای را اعمال می‌کنند. ایدئولوژی laissez - faire ... در جهان الفاظ و در حیطه ایده و گمان باقی مانده است. در جهان سیاست‌های واقعی و سیاست‌گذاری صحیح تئوری laissez - faire ... نمی‌تواند روش قابل اجرایی باشد. سیاست‌های فعالانه دولت در زمینه‌های مالی، اقتصادی و اجتماعی نقش بازار را در رتبه دوم قرار می‌دهد. (کولودکو ۱۹۸۹).

هر چند برخی متخصصان در طرفداری از بازار استدلال می‌کنند ولی آنها تأکید دارند که چند وقت پیش دخالت دولت نقش بسیار مثبتی در

توسعه داشت. در کشورهایی که به طور سنتی سرمایه‌دار بودند دخالت دولت در اقتصاد تا مدت‌ها نتیجه خوبی داشت. در اشاره به سیاست‌های دولتی که پس از جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفتند یرگین و استانیسلو (۱۹۹۸) این سؤال را مطرح می‌کنند:

«چه کسی می‌تواند موفقیت این آزمایش را انکار کند؟ از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ جهان صنعتی سه دهه شکوفایی و افزایش درآمد را شاهد بود که رویاها و آرزوها را تحقق بخشید. این دستاورد امری فوق‌العاده بود.»

«در پایان دهه ۱۹۷۰ که با دردهای زیادی همراه بود نتیجه‌گیری جدیدی بدست آمد. علاوه بر مدیریت روزانه کل ساختار اقتصاد به هدف خود رسید و این نشانگر آن است که باید درباره نقش دولت در بازار دوباره تفکر کرد»

اگر واقعاً مسأله مهم رسیدن به اهداف باشد، پس گیج‌کننده است که تقریباً همه ملت‌های جهان همزمان از دولت‌مداری روی برگردانند. در آن زمان ملت‌ها در مراحل مختلف توسعه قرار داشتند. اما

سریع‌تر است و سیاست اقتصادی سنگاپور مقلدانی را در آسیای شرقی داشته است. اگر تأثیر وقایع کشورهای دارای اقتصاد بازاری پیشرفته در کشورهایی که در حال تغییر ساختار هستند مستقیماً احساس نشود می‌توان آن را غیرمستقیم مشاهده کرد. احتمالاً بهترین روش برای خلق دموکراسی و اقتصاد بازار در پاراگوئه از طریق شیلی، در میانمار از طریق تایلند و در بلاروس از طریق لهستان است. این موضوع در بین رهبران جهان از جمله شرکای بالقوه پس از توافق واشنگتن به خوبی درک شده است.

از بعد ژئوپولیتیکی در آسیا هنگام پاسخ به سؤالات مهم باید چشم‌انداز تاریخی آن را نیز در نظر گرفت. به عنوان مثال آمریکا خیلی دیر به این نتیجه رسید که باید حقوق اقلیت‌ها را نیز به رسمیت بشناسد. فقط یک نسل گذشته در برخی ایالت‌های آمریکا مدارس و مکان‌های عمومی مانند رستوران‌ها و دستشویی‌ها تابلو «فقط برای سفیدپوستان» را نصب کرده بودند. بنابراین دهه ۱۹۶۰ زمانی نبود که آمریکا بتواند در مورد حقوق سیاه‌پوستان در آفریقا و یا رفتار با اقلیت نژادی لهستانی در چکسلواکی شکایت و اظهار نظر کند. جوزف استیگلیتز

جهان نیز در حال دور شدن از عادات قدیمی خود بود. چرا؟ صرفاً به دلیل این که شخص باید از رهبر خود پیروی کند. هرگاه تغییرات در کشورهایی انجام شود که رهبری جریان حوادث را در اختیار دارند این حوادث به زودی باید در جاهای دیگر تکرار شوند. اگر یک گام توسط یک رهبر پذیرفته و اجرا شده باشد اجرای آن در جای دیگر ساده‌تر خواهد بود. این امر در فرآیند جهانی‌سازی بیشتر اتفاق می‌افتد چرا که این فرآیند فراتر از موضوعات صرفاً مالی یا اقتصادی است. بنابراین اگر در طول فرآیند جهانی‌سازی یک رهبر از عادات قدیمی خود را رها سازد این عادات در صحنه جهانی از بین خواهند رفت. این کار فقط مستلزم زمان است.

البته علاوه بر رهبران محلی رهبران جهانی نیز وجود دارند. بدون شک پس از جنگ سرد ایالات متحده رهبری جهان را بر عهده داشته است. اما رهبران منطقه‌ای نیز گام‌های برداشته‌اند که شایسته تقلید و اجرا هستند. اصلاحات تأمین اجتماعی که در شیلی اجرا شد اکنون سراسر آمریکای جنوبی را دربر گرفته‌اند. روش لهستان در اداره دوران گذار برای اروپای شرقی الگو است. در آفریقای مرکزی اوگاندا در جستجوی مسیری برای رشد

(۷۰، ۱۹۹۸) درباره یک موضوع دیگر می‌نویسد:

«نمی‌توان از این تناقض فرار کرد که در اوایل جنگ علیه مواد مخدر دولت‌های غربی قصد داشتند چین را به‌سوی مواد مخدر بازگذارند در حالی که اکنون تلاش می‌کنند تا جریان مواد مخدر به کشورهای خودشان را ریشه‌کن نمایند. فقط گذشت زمان و نبودن آگاهی از این تجربیات تاریخی است که این میزان نفاق غیرقابل تحمیل را ملایم‌تر ساخته است.»

با وجود این حتی بدون تفاوت‌های زمانی در طول تاریخ نفاق هنوز هم وجود دارد. مجلس نمایندگان آمریکا که سال‌ها بر آزادسازی تجارت اصرار داشت پس از این که اکثریت کشورهای دارای بازارهای نوظهور در امریکای لاتین این ایده را پذیرفتند و آن را به اجرا درآوردند این حق را از رئیس‌جمهور گرفت که در تجارت بتواند سریع حرکت کند و بنابراین تجارت آن طور که طرفداران متعصب بازار ادعای آن را داشتند آزاد نبود. بنابراین لازم است که بین ایده‌ها و کلمات و سلیقه‌ها و اعمال تفاوت قایل شد.

در جهان واقعی سیاست و در عرصه بین‌المللی اغلب واقعیت این است که در

مورد شرکای قوی‌تر باید این ضرب‌المثل را بکار برد: آنچه من می‌گویم انجام بده نه آنچه را که من انجام می‌دهم. اگر آنچه برخی کشورها دیگران را به اجرای آن تشویق می‌کنند در آن کشورها انجام می‌شد بسیاری از مشکلات صورت متفاوتی داشتند. به عنوان مثال افزایش قیمت انرژی در آمریکا از طریق تحمیل نوع خاصی از مالیات در چندین سال پیش به کاهش کمبود بودجه منجر می‌شد. به همین ترتیب، اگر نصیحت‌کنندگان خود به آن عمل می‌کردند بروکراسی موجود در سیاست کشاورزی اتحادیه اروپا اینک چندین بار کمتر از آن چیزی می‌بود که واقعاً هست. به جای آن امروزه در آمریکا قیمت انرژی پایین‌تر است و یارانه‌های کشاورزی در اروپای غربی نسبت به اروپای شرقی بیشتر می‌باشد.

چه موقع و چرا باید از دولت‌مداری دور شد؟ باید گفت که زمان آن از قبل فرارسیده است، چرا که رهبران اقتصاد جهان از قبل تا درجاتی در مورد آن تصمیم گرفته و آن را به اجرا درآورده‌اند و قطعاً آنها می‌دانند که چه کار انجام می‌دهند و چرا. با وجود این اگر

کنترل‌های دولتی در اقتصادهای بازاری پیشرفته به انتهای خود رسیده‌اند (که این امر به‌طور قطع مشخص نیست)، در کشورهای دارای اقتصاد گذار و یا کشورهای کمتر توسعه‌یافته این امر لزوماً درست نیست. حتی در ژاپن که یکی از پیشرفته‌ترین کشورهاست در زمان بحران ساختاری عظیم اکثر تندروان نئولیبرال انتظار نداشتند که بازار مشکل را حل کند بلکه از دولت خواستند تا اینکار را انجام دهد.

به طور کلی، دولت هنگامی می‌تواند از مداخله در اقتصاد دست بردارد که مکانیسم‌های بازاری، فرهنگ و رفتار بازاری و نهادهای مناسبی وجود داشته باشند که بتوانند وظایف دولت را انجام دهند. به نظر می‌رسد که برای عقب‌نشینی دولت از دخالت در اقتصاد دو معیار وجود داشته باشد. اول باید یک مکانیسم قابل اعتماد وجود داشته باشد که رشد طولانی‌مدت را با وجود شوک‌های خفیف خارجی تضمین کند و دوم اگر به‌خاطر همزمانی چند شوک خارجی بحرانی به وجود آید باید یک مکانیسم خودکار وجود داشته باشد که نابسامانی‌ها را به صورتی اصلاح کند که

اقتصاد به همان صورت در مسیر توسعه باقی بماند. این معیارها حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای دارای اقتصاد بازاری همانند آلمان و یا ایالات متحده امریکا هنوز تحقق نیافته‌اند.

اگر دخالت دولت در امور اقتصادی در سال‌های گذشته در کشورهایی که اکنون پیشرفته هستند منطقی بود آیا این کار هم‌اکنون در کشورهایی که از نظر پیشرفت و پیچیدگی‌های بازار عقب هستند نیز منطقی است؟ اکنون ممکن است استدلال‌های خوبی برای عدم دخالت دولت در اقتصاد در کشورهایی همانند ایتالیا یا بلژیک وجود داشته باشد ولی این امر در مورد مثلاً بلغارستان یا مقدونیه لزوماً صادق نیست. آنچه در ایالات متحده و در زمان ریاست جمهوری بوش منطقی به نظر می‌آید ممکن است در روسیه و با ریاست پوتین کاملاً غیرمسئولانه باشد. حتی آن چیزی که اکنون در لهستان یا مجارستان امکان‌پذیر است را نمی‌توان در اوکراین یا قزاقستان اجرا کرد زیرا شکاف نهادی بین این اقتصادهای نوظهور بسیار زیاد است.

اگر قرار است گذار به سمت اقتصاد بازار موفقیت‌آمیز باشد دولت باید در

برخی حیطه‌های اقتصادی نقش فعالی داشته باشد. در کشورهای پس از سوسیالیسم دولت‌ها باید به منظور اداره سیاست گذار و استراتژی توسعه دخالت داشته باشند تا تولید افزایش یابد.

دخالت فعال دولت برای هدایت سکان اقتصاد به سمت بهبودی لازم است اما این امر به منظور ایجاد رشد پایدار نیز ضروری می‌باشد. سیاست دخالت دولت حتی هنگامی که اقتصاد در حال گسترش است نیز باید ادامه یابد زیرا در هیچ جا - به ویژه در دوران گذار - رشد اقتصادی امری بدیهی فرض نمی‌شود. باید از آن حمایت کرده و آن را اداره کرد. حفظ رشد سریع و مشارکت در پیشرفت بدون آسیب به محیط زیست ممکن است حتی نسبت به زمان آزادسازی و ایجاد ثبات توجه سیاستی بیشتری لازم داشته باشد. در طول امر مراحل گذار و در بحران‌های دوران پس از سوسیالیسم دخالت بیشتر دولت ممکن است حتی منطقی‌تر باشد. در هنگام آزادسازی و ایجاد ثبات باید بیشتر به «دولت نامرئی» بازار اتکا کرد اما در طول دوران تغییر از دوران ثبات به سمت توسعه پایدار سریع و محافظ محیط

زیست «دست‌های مرئی» سیاست‌گذاران نقش مهم‌تری ایفا خواهند کرد. تعداد کمی از مردم دوست دارند به دندان‌پزشک مراجعه کنند. اما وجود دندان‌پزشک برای حفظ صحیح سلامت دندان‌ها ضروری است. دندان‌پزشک از طریق جرم‌گیری، پرکردن و انجام امور لازم در دندان‌ها خطرات را کاهش می‌دهد. اما ما باید در انتخاب دندان‌پزشک خود عاقلانه عمل کنیم. به همین ترتیب اگر دولت‌ها در بازار دخالت کنند ممکن است آشوب‌های موقت بیشتر شوند اما دولت می‌تواند با مداخله کردن از بحران‌ها جلوگیری کند. دولت می‌تواند نقایص بازار را تشدید کند و یا به مقابله با آنها نقاط قوت بازار را تقویت نماید.

حتی در اقتصادهای آزاد کنونی دولت و بازار باید یکدیگر را کامل کنند. در اقتصادهای پس از سوسیالیسم چنین امری توجیه‌پذیر است زیرا مکانیسم‌های خودکار هنوز به وجود نیامده‌اند تا نهادهایی را تقویت کنند که بازار باید به آنها اتکا کنند. چنین چیزی برای کارایی بهتر بازار و افزایش رفاه مردم کاملاً ضروری است.



ناکارایی بازار و همچنین دولت‌ها ممکن است مشکلات اقتصادی جدی و بحران ایجاد کنند. گسترش نقش دولت درمان قطعی ناکارایی‌ها نیست به همین ترتیب آزادسازی بیش از حد بازار نمی‌تواند ناکارآمدی دولت را درمان کند. درمان اصلی وجود یک رابطه مشارکتی بین بازار و سیاستمداران است. نمی‌توان گفت که دولت بیشتر از بازار در درمان نقایص بازار نقش دارد بلکه رابطه قوی بین دولت و بازار است که نقایص را رفع می‌کند.

بازار باید متحول شود و دولت نیز باید در این امر مساعدت نماید اما تحول بازار به معنای تحول دولت نیز هست. فقط ترکیبی از دو سیستم نظارتی که یکی توسط دولت و دیگری توسط بازار اداره می‌شود می‌تواند نتیجه بسیار مناسبی داشته باشد. نهادهای بازاری باید توسط دولت ایجاد شوند و سپس به آنها اجازه داده شود تا به شکلی تحول یابند که کارآمدی و رقابت را تقویت کنند. همزمان با تحول بازار، دولت باید دخالت‌های خود را مجدداً طراحی کند به طوری که نقایص بازار را اصلاح کرده و عدالت و توسعه درازمدت را تضمین کند. فقط همکاری

بین این دو می‌تواند ضامن تشکیل سرمایه و رشد باشد.

در ابتدای دوران گذار و هنگامی که فشار ناشی از ابزارهای سیاستی و نهادهای ضعیف بیشتر است خطر مداخله بیش از حد دولت بالاتر است. راه‌حل نئولیبرال‌ها این است که دولت عقب بکشد. اما در این صورت رشدی وجود نخواهد داشت و اگر هم رشدی باشد این رشد آشفته، ناپایدار و ناعادلانه خواهد بود. بخش‌هایی از جامعه سود می‌برند اما اکثریت مردم متضرر می‌شوند. بنابراین سیاست عدم وجود سیاست‌گذاری کنار گذاشته شده است و این کار صرفاً محدود به کشورهای در حال گذار نیست.

راه‌حل سازنده این موضوع سبک جدید دخالت دولت است نه این که دولت از صحنه خارج شود. در حمایت از این روش استدلال‌های قانع‌کننده‌ای از جانب کشورهای در حال رشد شامل کشورهای در حال گذار و کشورهای پس از سوسیالیسم ارائه شده است. این روش می‌تواند بنیادی برای دوران پس از توافق واشنگتن باشد و بر سیاست‌های اقتصادی در سراسر جهان تأثیر گذارد. در حقیقت تمام جهان از تعصب نئولیبرال‌ها روی

برگردانده و در جستجوی نقشی تازه برای دولت هستند. اگر این امر در بین کشورهای شریک در توافق واشنگتن به خوبی درک شود نتایج اجرای آن در میانمار، پاراگوئه یا بلاروس موفقیت‌آمیزتر خواهد بود.

واقعیت این است که جهان کنونی بسیار پیچیده است. روابط جهانی بسیار زیاد شده و اقتصادهای ملی بیش از پیش به دخالت دولت‌ها و هدایت سیاست‌ها توسط دولت نیاز دارند. ولی این دخالت‌ها به ویژه در کشورهای پس از سوسیالیسم باید به شکل دیگری انجام شود. هسته فرآیند گذار آزادسازی است که باعث می‌شود نیروهای بازار آزاد شوند اما این کار باید همزمان با ایجاد بنیادهای قوی مالی، توسعه زیرساختارها، سرمایه‌گذاری مطمئن در منابع انسانی، اصلاحات ساختاری ضروری و تأسیس نهادهای جدید انجام گیرد. این تلاش آن قدر جدی است که دولت باید در جستجوی آن باشد که ساختار دخالت‌های خود را تغییر دهد نه این که آنها را حذف کند.

در کشورهای صنعتی سهم هزینه بیت‌المال در تولید ناخالص داخلی از ۱۲ درصد در ۱۹۱۳ و ۱۸ درصد در ۱۹۲۰ به ۲۸ درصد در ۱۹۶۰ و ۴۵ درصد در ۱۹۹۰ رسید. برای این پدیده دلایل زیادی وجود دارد، اما اگر فشارهای مداوم سیاسی و منطق خوب اقتصادی برای این کار وجود نداشت امکان آن تحقق‌پذیر نبود. این موضوع تا حدی نیز به ارزش‌های اجتماعی مربوط می‌شود چرا که این عقیده وجود دارد که توسعه باید عادلانه باشد و نظام بازاری قادر به تضمین این عدالت نیست. گسترش دخالت دولت ظاهراً به خاطر مسائلی مانند دفاع، زیرساختار و امور اجرایی دولت بود اما این نظر نیز وجود دارد که فقط دولت می‌تواند آموزش مناسب، مراقبت‌های بهداشتی و تأمین اجتماعی را برای همگان فراهم سازد. بنابراین دولت جدید و «بزرگ» به وجود آمد.

پافشاری در مورد گسترش هزینه دولت را می‌توان فقط در مراحل بالای توسعه مورد بررسی مجدد قرار داد. هنگامی که منابع خصوصی به اندازه کافی وجود دارد تا بتوان آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی را به‌طور منطقی تضمین کرد و هنگامی که نهادهایی وجود دارند که بتوانند این منابع را بدون دخالت دولت اداره کنند. تمایل کشورهای دارای

بازار پیشرفته برای حذف سیاست قدیمی دولت بزرگ اکنون با این واقعیت توجیه‌پذیر است که آنها جایگزین بهتری دارند. در واقع لازم است تا دولت به نفع رقابت، تشکیل سرمایه و رشد بالقوه کوچک‌سازی و یا محدود شود.

وضعیت کشورهای دارای اقتصاد گذار یکسان نیست و بنابراین نمی‌توان ملاحظات یکسان را در مورد آنها اعمال کرد. کشورهای پس از سوسیالیسم فقیرتر هستند و سطح توسعه آنها در حد کافی نیست. با وجود این که برخی کشورهای پیشرفته‌تر و دارای منابع طبیعی در بین این کشورها هستند ولی حتی آنها هم نهادهای خصوصی ندارند که قادر باشند خدماتی را ارائه دهند که تاکنون دولت ارائه کرده است.

تجربه طولانی‌مدت این مناطق نشان داده است که توسعه به «دست‌های مرئی» دولت نیز بستگی دارد و فقط مرهون «دست نامرئی» بازار نیست. در اواسط دهه ۱۹۶۰ سطح توسعه در آفریقا و آسیای شرقی یکسان بود. در ۱۹۹۰ آفریقا عقب مانده بود. اما آسیای شرقی به جامعه‌ای تازه صنعتی تبدیل شد. بدون دخالت مناسب دولت و حمایت سیاستی

آن نیروهای بازار در آفریقا نتوانستند رشد مداوم را ایجاد نمایند. بحران اواخر دهه ۱۹۹۰ در آسیای شرقی نه صرفاً توسط نیروهای بازار و نه فقط توسط دولت مهار شد. این خود استدلالی در حمایت از این ادعا است که حتی در هزاره جدید نیز فضایی برای دخالت بیشتر و بهتر دولت وجود دارد و دولت نباید کنار گذاشته شود.

نقش فعال دولت باید دوباره تعریف شود نه این که کنار گذاشته شود. این امر در طول دگرگونی‌های منظم چه در اصلاحات رژیم سوسیالیستی و چه در تحولات پس از سوسیالیسم اتفاق می‌افتد. فرایند خصوصی‌سازی مستلزم نوع جدیدی از شراکت بین بخش خصوصی و دولت است. شرایط جدید نیازمند محیط نظارتی جدید است و این امر به معنای حذف نظارت نیست بلکه نظارت مجدد است. دولت باید بار سیاست مناسب به منظور تشویق رقابت را بر دوش بکشد. باید با انحصار مقابله کند. حداقل به خاطر این دلیل اگر دولت قدیمی لازم نباشد دولت جدیدی لازم است تا زمانی که فضای رقابتی ایجاد شود و بازارهای محصول موفق به وجود آیند.

در طول دوران گذار دولت دامنه فعالیت‌های خود را تغییر داده و ابزارهای لازم برای اجرای استراتژی‌های انتخابی خود را دگرگون می‌سازد.

«بازار بدون وجود دولتی فعال که شرایط مناسب را ایجاد می‌کند، در مقابل تغییرات عکس‌العمل نشان می‌دهد، و همزمان با بازار بهداشت، آموزش و تأمین اجتماعی را فراهم می‌سازد، نمی‌تواند در استانداردهای زندگی مردم پیشرفت ایجاد کند. بازار به تنهایی از عهده این امور برنمی‌آید. شاید مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سطح استاندارد زندگی جامعه در درازمدت تعریف نقش دولت و روش ارائه خدمات توسط آن باشد.» (استرن و استیگ تیز ۲۷ - ۱۹۹۷).

دلایل ارائه شده از اهمیت زیادی برخوردار هستند چرا که توسط اقتصاددانان برجسته قدیمی و جدید در بانک جهانی ارائه شده‌اند و در کشورهای دارای اقتصاد در حال گذار، تغییر موفقیت‌آمیز از رکود به بهبودی و رشد پایدار تا حد زیادی به کمک‌های مالی و فنی این نهاد و سایر سازمان‌های مالی همانند صندوق بین‌المللی پول و بانک بازاری و توسعه اروپا بستگی دارد.

بر اساس دیدگاه بانک جهانی (۱۹۹۷) پنج نقش حیاتی وجود دارد که دولت به خاطر عدم توانایی بازار و نهادهای خصوصی باید آنها را انجام دهد. این نقش‌ها در ارتباط با موارد زیر هستند: بنیادهای قانونی - چارچوب سیاست اقتصاد کلان - سرمایه‌گذاری در خدمات اساسی اجتماعی، سرمایه انسانی، و زیرساخت‌ها - امنیت جامع و گسترده برای افراد آسیب‌پذیر در جامعه - و محافظت از محیط طبیعی.

مشکل این است که این پنج نقش در حیطه اطلاعیه‌های سیاستی و یا آیین‌نامه‌های سیاستی می‌آیند و به شرایطی نمی‌پردازند که مورد نظر سازمان‌های مالی بین‌المللی هستند و یا این که در سیاست‌های اجرایی در اقتصادهای در حال گذار و توسعه لحاظ نمی‌شوند. این نقش‌ها در واقع معیار عملکرد محسوب نمی‌شوند و لذا در بسته‌های سیاستی واقعی مهم قلمداد نمی‌شوند. با وجود این کمک‌های مالی و فنی می‌تواند در تأکید بر این پنج نقش مفید باشند و این نقش‌ها باید توسط یک دولت مدرن در یک اقتصاد بازاری نوظهور اجرا شوند.

## دولت کوچک در مقابل دولت بزرگ و جستجو برای رشد عادلانه

اغلب چنین گفته می‌شود که کوتاهترین راه برای بهبودی و رشد پس از دوران انقباض گذار، کوچک کردن نقش دولت است. برای اثبات این ادعا اقتصاددانان نئوکلاسیک نمونه‌های اندک و با دقت انتخاب‌شده‌ای از ملت‌های موفق نشان می‌دهند که این ملت‌ها دولتی کوچک داشته و رشد آنها سریع بوده است. با وجود این تجربیات اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که انتخاب بین دولت بزرگ، نرخ پایین رشد و دولت کوچک، نرخ بالای رشد لزوماً معتبر نیست. اگر چنین گزینه آشکاری وجود داشته باشد انتخاب دولت کوچکتر بهتر است هر چند که به طور موقت خدمات عمومی کاهش یابند. در حقیقت در جهان واقع چنین راه‌حلی ممکن است مناسب به نظر برسد اما راه‌حل عکس آن ظهور کند یعنی بین اندازه دولت و سرعت رشد رابطه‌ای مثبت وجود داشته باشد.

«دولت کوچک» به معنای توزیع میزان کمتری از درآمد عمومی و دخالت کمتر دولت و بروکراسی دولتی در

موضوعات اقتصادی است. که این خود در کشورهای دارای اقتصاد در حال گذار به معنای این است که نهادها ضعیف‌ترند و اقتصاد سایه بزرگتر است. به همین ترتیب «دولت بزرگتر» به این معناست که دولت فعالیت بیشتری دارد و سهم نسبتاً بیشتری از درآمد از طریق بودجه دولتی توزیع می‌شود.

اگر هزینه‌های دولتی با جهت‌گیری به سمت ساختن نهادها، ترقی زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری در منابع انسانی به ویژه بخش‌های آموزش، بهداشت و تحقیقات و توسعه مصرف شوند، می‌توانند سرعت رشد را افزایش دهند. برعکس اگر بخش اعظم هزینه‌های دولتی در جهت بروکراسی، دفاع و یارانه‌هایی برای فعالیت‌های غیر رقابتی و مصرفی هزینه شوند این هزینه‌ها خود مانعی بر سر راه رشد خواهند بود. به طور خلاصه، هزینه‌ها می‌توانند تولیدی یا غیر تولیدی باشند، سرمایه‌گذاری‌ها می‌توانند در جهت مصارف آینده یا مصارف کنونی باشند و هزینه‌ها می‌توانند به سمت هدف پیش روند و یا از هدف منحرف شوند. نکته اصلی این است که باید نسبت صحیحی



بین مدیریت دولتی و سهم مدیریت توسط بازار را برقرار نمود.

اقتصاددانان نئولیبرال متعصب معتقدند که کاهش اندازه دولت رشد را تسهیل می‌کند. ولی در طول سال‌های اولیه گذار چیزی کاملاً متفاوت اتفاق افتاد. به خاطر پیچیدگی تحولات تعیین ماهیت همبستگی‌ها ممکن نیست ولی هیچ شکی وجود ندارد که در طول سال‌های اولیه دوران گذار بین کوچک‌سازی سریع دولت و سقوط فاحش برون‌داد رابطه‌ای غیر رسمی وجود دارد. کاهش ناگهانی یارانه‌ها و اقدامات ثبات‌سازی رادیکال منجر به کاهش ارزش پول و اعتبار شد. این شوک‌های اولیه به واپس‌گرایی منجر شدند و فقط بعدها پس از این که میزان تولید در جاده رشد قرار گرفت می‌توان اثرات مثبت کوچک‌سازی دولت را مشاهده کرد. البته واقعاً معلوم نیست که آیا اثرات مثبتی وجود داشته‌اند یا نه زیرا این امر بیشتر به کیفیت سیاست توسعه بستگی دارد تا به سرعت و دامنه کاهش هزینه‌های دولتی.

در نتیجه، حتی اگر تحت شرایط خاصی دولت کوچک‌تر بتواند رشد طولانی‌مدت را تسریع کند باز هم

نمی‌توان گفت که دولت کوچک‌تر بهتر است بلکه مطلب مهم این است که چگونه از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رویم و این که «طولانی‌مدت» چقدر طولانی است. آیا ۱۵ سال است یا ۵۰ سال؟ این امر به همان اندازه اهمیت دارد که در ازدواج مهم است. چالش مهم در اقتصادهای گذر کاهش کلی هزینه‌های دولت نیست بلکه تغییر ساختار هزینه‌های دولت است به صورتی که نسبت بزرگی از سرمایه‌های دولت در جهت تسریع رشد و توزیع عادلانه‌تر درآمد پیش برود.

اثبات این که خدمات عمومی در صورت کوچک‌تر بودن دولت مؤثرتر هستند غیر ممکن است. اما هنوز در این جهت تلاش می‌شود. (نشریه اکونومیست ۱۹۹۷).

در یک تحقیق که توسط بانک جهانی صورت گرفت (کاماندر، داوودی، ولی ۱۹۹۶) نشان می‌دهد که اگر در کشوری ترکیب دولت کوچک و نهادهای خوب مناسب باشد آن کشور می‌تواند تولید ناخالص داخلی خود را در عرض دو دهه دوبرابر کند. اما کشوری که ترکیبی نامناسب از دولت بزرگ و نهادهای ضعیف دارد حداقل به دو و نیم قرن برای تحقق

چنین هدفی نیاز دارد. این حرف خیلی تأثیرگذار است ولی بیشتر به هیاهو و جنجال شبیه است تا به یک موضوع اقتصادی.

آنچه این تحقیق به درستی به آن اشاره می‌کند رابطه قوی بین سرعت رشد و اندازه دولت و مناسب بودن نهادها است. ترکیب نامطلوب دولت بزرگ و نهادهای کم‌کیفیت تهدیدی جدی در اقتصادهای در حال گذار و کشورهایی که در آنها بازار کمتر توسعه یافته دارند به حساب می‌آید. چنین ترکیبی باعث می‌شود تا دخالت بروکراسی ضعیف دولتی در موضوعات بازار بیشتر شود، هزینه‌های عمومی به طرز غلط تخصیص یابند، پذیرش قوانین و مقررات جدید نظارت بر بازار را به تأخیر می‌اندازند و فساد ایجاد کنند که منابع را از اقتصاد رسمی دور می‌کنند.

به محض امکان‌پذیر بودن، مقرراتی که شفاف هستند باید همگام با فرآیندهای بازار سرمایه و پول، بانکداری، خصوصی‌سازی و مراقبت از بخش دولتی اعمال و اجرا شوند. اعمال و اجرای سیستم نظارتی قوی مستلزم وجود یک دولت کاملاً متعهد است. این امر همچنین نیازمند وجود دولتی قوی است و چنین دولتی باید از قبل تعریف و طراحی شده باشد.

حداقل بخشی از مشاخره مربوط به نقش دولت از سردرگمی بین مفاهیم دولت کوچک یا بزرگ و دولت ضعیف یا قوی ناشی می‌شود. اگر چنین سردرگمی وجود داشته باشد خود به این دلیل است که دولت بزرگ به معنای دولت «ناکارا» و دولت کوچک به معنای دولت «کارا» فرض می‌شود. به عنوان مثال ترکمنستان دولتی بزرگ و قوی دارد که ناکارا است ولی کرواسی دولتی بزرگ و قوی دارد که تا حدی شایسته است. در لاتویا دولتی کوچک، قوی و کارا وجود دارد در حالی که دولت آلبانی کوچک، ضعیف و ناکارا است.

به‌طور خلاصه باید گفت که دولت باید آنقدر قوی باشد که بتواند نقش جدید خود را ایفا کند و این توانایی به اندازه دولت ربطی ندارد. انتخاب واقعی باید بین نوع مقررات و دامنه توزیع بودجه در کشورهای موفق مانند لهستان یا اسلوانی و کشورهای ناموفق مانند بلاروس یا رومانی انجام گیرد.

اگر لازم باشد سیستم مالی دولتی اصلاح شود باید این کار را به صورتی

انجام داد که هم به رشد و هم به توسعه عدالت کمک کند. اگر این فرآیند به نفع رشد و یا به نفع عدالت پیش برود دوباره به بحث جدال بین لیبرالیسم و پوپولیسم بازمی‌گردیم و ما پیشاپیش می‌دانیم که هر دو آنها غلط هستند. اگر دولت همزمان هزینه‌ها و درآمد خود را کاهش دهد در تلاش خود برای رفع نیازهای گروهی از مردم موفق نخواهد بود و همزمان درآمد خالص گروه دیگری از مردم را افزایش می‌دهد. در این صورت سیستم اموال عمومی به صورتی خواهد بود که منابع را از یک فرد یا گروه به فرد یا گروه دیگر انتقال می‌دهد.

در اصل این کار به معنای توزیع مجدد اموال توسط دولت به سمت بخش خصوصی است که به همان اندازه انواع خدمات دولتی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. شاید به بهبود سینماها کمک کنند اما بهداشت عمومی آسیب می‌بیند. شاید تیراژ روزنامه‌ها تغییر نکند اما تعداد ارکستر سمفونی‌ها کمتر می‌شود. شاید کاهش حمایت از تحصیلات عالی دانشگاهی منطقی باشد اما کاهش ثبت‌نام در دبیرستان‌ها عاقلانه نیست. شاید تحصیلات عالی بتواند بدون حمایت دولت

تداوم داشته باشد اما ثبت‌نام در دبیرستان ممکن است در زمانی افزایش یابد که تغییرات دردناک و طولانی‌مدتی در آموزش و پرورش و به قیمت از دست رفتن آینده انجام شده است.

اگر چنین سیاست‌هایی اعمال شود شاید بخش خصوصی سریع‌تر گسترش یابد اما کسانی آسیب می‌بینند که دیگر توانایی آن را ندارند که برای خدماتی که قبلاً با هزینه کمتر و توسط دولت «بزرگ» ارائه می‌شود پولی بپردازند. بنابراین، حتی قبل از آن که برون‌داد رشد کرده باشد بی‌عدالتی تا حد زیادی افزایش یافته است. ریشه‌ها و ثمره این نوع سیاست توزیع مجدد که صرفاً به خاطر ایده مهار نقش و اندازه دولت اعمال می‌شود نشانگر چالش‌هایی خواهند بود که علاوه بر جنبه‌های اقتصادی و مالی جنبه سیاسی نیز پیدا می‌کنند.

از جنبه کیفیت سرمایه انسانی و استاندارد زندگی تفاوت‌های اندکی وجود دارد که وضعیت دولت‌های بزرگ را بهتر نشان می‌دهد. با وجود این آنچه در واقع این دو گروه اقتصادی را از هم متمایز می‌کند سطح تولید ناخالص داخلی یا نرخ رشد نیست بلکه توزیع درآمد است. ظاهراً

### نتیجه‌گیری

هر چه دولت بزرگتر باشد توزیع درآمد عادلانه‌تر است و هر چه دولت کوچکتر باشد بخش بزرگتری از توزیع درآمد به سمت طبقه ثروتمند می‌رود. بنابراین بحث ما بیشتر بحث منافع گروه‌های مختلف است تا مفاهیم تئوریک. این ادعا که دولت کوچکتر کارایی بیشتری دارد نه تنها یک بحث صرفاً نظری است بلکه در جهت منافع گروه ثروتمند جامعه نیز هست. شاید هدف اصلی سیاست‌هایی که با شعار غلط «دولت کوچکتر بهتر می‌تواند نیازهای اجتماعی را برآورده کرده و رفاه اقتصادی ایجاد کند» نیز همین مطلب آخر باشد. دولت‌های کوچک نیازهای اجتماعی را برآورده کرده و به رفاه اقتصادی کمک می‌کنند اما اغلب این نیازها و رفاه اقتصادی متعلق به گروه خاصی از جامعه است.

متأسفانه، سیاستگذاران تحت تأثیر این نظریه خام قرار گرفتند که هر چه دولت سریعتر کوچک شود اقتصاد بازار سریعتر رشد می‌کند و گسترش می‌یابد. به جای اینکه به اهداف سیاست توجه کنند، آنها انرژی زیادی را برای یک ابزار سیاسی صرف کردند.

لذا به دنبال نتیجه‌گیری‌ها و گزینه‌های سیاستی که تاکنون شکل گرفته‌اند ده نتیجه‌گیری سیاستی عمده را می‌توان در اینجا مطرح کرد. (کولودکو ۱۹۹۹).

اول، فراهم ساختن نهادها مهمترین عامل دستیابی به رشد سریع و پایدار است. نهادها باید از طریق فرآیندی که توسط دولت و نه توسط شانس هدایت می‌شود ساخته شوند. نباید به تجربیات بازارهای آشفته اتکا کرد اما باید ویژگی‌های خاص بازارهای نوظهور پس از سوسیالیسم را درک کرد. این موضوع به ویژه در خصوصی‌سازی و در توسعه بازار سرمایه اهمیت پیدا می‌کند.

فرایندهای فی‌البداهه و نیروهای بازار آزاد بگذاریم دچار خلاء شده و نهادهای غیررسمی تشکیل می‌شوند. گسترش فساد و جنایت سازمان‌یافته از نمونه‌های تشکیل نهادهای غیررسمی هستند. این دو نمونه از بیماری‌های مزمن اجتماعی هستند که در کشورهایی اتفاق می‌افتند که در آنها آزادسازی و خصوصی‌سازی تحت نظارت دولت‌های ضعیف صورت گرفته است.

دوم، اهمیت اندازه دولت از اهمیت کیفیت سیاست‌های دولتی و روش اجرای تغییرات کمتر است. (تانزی ۱۹۹۷). در اقتصادی در حال گذار تجدید ساختار کامل سیستم بیت‌المال بیشتر از کوچک‌سازی دولت اهمیت دارد. منابع مالی باید از بخش‌های غیررقابتی به سمت تشکیل نهادها (شامل تغییرات فرهنگی و رفتاری) و سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و زیرساخت‌های اصلی منتقل شوند.

چهارم، در اقتصادهای دوران گذار سیاست‌ها باید نظام حقوقی را تغییر شکل داده و منظم سازند. تا بتواند به اقتصاد بازار خدمت کند. تدوین و توسعه قوانین جدید، قوانین تجارت و مالیات، مقررات بازار سرمایه، حمایت از حقوق مالکیت، مقررات ضد تبانی‌گری، نظارت بر بانک‌ها، حمایت از مصرف‌کننده و محافظت از محیط زیست جزء مسائل بسیار مهم هستند و باید قبل از خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی به آنها پرداخت.

سوم، اگر فراهم‌سازی نهادها را مورد بی‌توجهی قرار داده و آن را به عهده



پنجم، در اقتصادهای پس از سوسیالیسم لازم است که وظایف از دولت مرکزی به دولت‌های محلی منتقل شود تا مقررات‌زدایی به نحو بهتری انجام گیرد. به این معنا که در سیستم بودجه عمومی باید تمرکززدایی شده و دولت‌های محلی خودمختاری مالی بیشتر داشته باشند.

ششم، توسعه سازمان‌های غیردولتی باید شتاب گیرد. کمک‌های فنی و مالی بین‌المللی بیشتری باید در جهت تقویت سازمان‌های غیردولتی صرف شوند. پس از بخش خصوصی و دولت این سازمان‌های رکن سوم اقتصاد بازار و جامعه مدنی محسوب می‌شوند.

هفتم، سیاست‌های درآمدی و رشد عادلانه برای پایداری رشد و در نتیجه موفقیت نهایی فرآیند گذار از اهمیت زیادی برخوردار هستند. (تانزی، چو، گوپتا ۱۹۹۹). از آنجایی که در طول سال‌های اولیه دوران گذر گسترش بی‌عدالتی اجتناب‌ناپذیر است دولت باید از طریق سیاست‌های مالی و اجتماعی نقش فعالی

در مدیریت پراکندگی درآمدها داشته باشد.

هشتم، گذر به سمت اقتصاد بازار در محیط جهانی صورت می‌گیرد. بنابراین تلفیق با اقتصاد جهانی بخش جدایی‌ناپذیر این فرآیند است. این امر باید به دقت مدیریت شود.

نهم، سازمان‌های بین‌المللی نه تنها باید از جهانی‌سازی حمایت کنند بلکه باید تلفیق منطقه‌ای و همکاری با یکدیگر را تقویت کنند. رشد سریع و پایدار مستلزم توسعه صادرات است که خود به ارتباطات قوی منطقه‌ای بستگی دارد. این امر به نوبه خود به حمایت نهادی از طریق بانک‌های صادرات - واردات، تبادل کالا، بنگاه‌های بیمه و اعتبار، و غیره بستگی دارد.

دهم، نهادهای برتون وودز (Bertton Woods) بایسروش‌های سیاستی خرد در قبال اقتصادهای در حال گذار را مورد تجدیدنظر قرار دهند. در حالی که صندوق بین‌المللی پول باید بر

نقدشوندگی مالی، قابلیت تبدیل ارزها و می‌شود. چنین فرصتی را نباید از دست ثبات مالی و پولی تأکید کند، بانک جهانی داد.

باید عمدتاً از رشد عادلانه و توسعه پایدار حمایت نماید. این دو حیطة از

#### منابع:

Bauer, Tamas. 1978. "Investment Cycles in Planned Economies." *Acta Economica* 21, March, 243-60.

-Czyzewski, Adam B., Witold M.

Orlowski, and Leszek Zienkowski.

1996. "Country Study for Poland: A Comparative Study of Causes of Output Decline in Transition Economies." Paper presented at 'Third Workshop on Output Decline in Eastern Europe,' Prague, 12-13 April.

EBRD. 1997. *Transition Report 1997: Enterprise Performance and Growth*. London: European Bank for Reconstruction and Development.

———. 1999. *Transition Report 1999: Ten Years of Transition*.

London:

European Bank for Reconstruction and Development.

*Economist*. 1997. "The Future of the State: A Survey of the World Economy," 20 September.

Gomulka, Stanislaw. 1990.

"Stabilizacja i wzrost: Polska 1989-2000" ["Stabilization and Growth: Poland 1989-2000"]. In *Polityka finansowa-nierownowaga-*

سیاست‌های اقتصادی همیشه در تقابل با هم قرار دارند. سیاست‌های پولی و مالی

باید تابع سیاست توسعه باشند نه این که بر آن غالب شوند. معیارهای عملکرد بانک

مرکزی برای توسعه اقتصادی - اجتماعی به همان اندازه معیارهای پولی و مالی

صندوق بین‌المللی پول ضرورت دارند. همیشه باید تأثیر سیاست‌های مالی بر

رشد، تخصیص سرمایه، توزیع درآمد و شبکه سلامت جامعه را تحت نظر دقیق

قرار داد.

همانطور که شرایط تغییر کرده و

چالش‌ها پدیدار می‌شوند سیاست‌ها نیز

باید مورد بررسی مجدد قرار گیرند. در

نتیجه جستجو برای سیاست جامع و قابل

اجرا که رشد سریع و پایدار را تسهیل

می‌کند همیشگی است به ویژه هنگامی

که بحث رسیدن به دیگران مطرح

Working Paper, 2095 (April).  
Washington, D.C.: The World Bank.  
Kornai, Janos (1986). "The  
Hungarian Reform Process: Visions,  
Hopes, and Reality." *Journal of  
Economic Literature* 24, 4, 1: 687-  
737.

پرفسور کولودکو، جهانی شدن و هم سطح  
شدن با دیگران در اقتصاد گذار،  
پژوهشنامه ۵، مرکز تحقیقات  
استراتژیک - ۱۳۸۶.

stabilizacja (II) [Financial Policy-  
Disequilibrium-Stabi-lization (II)],  
edited by Grzegorz W. Kolodko,  
303-21. Warsaw: Research Institute  
of Finance.

Kolodko, Grzegorz W. 1976.

"Economic Growth Cycles in the  
Centrally Planned Economy: The  
Case of Poland." Working Papers.  
Warsaw: Institute for Economic  
Development, Warsaw School of  
Economics (SGPiS).

———. 1986. "Economic Growth  
Cycles in the Centrally Planned  
Economies: A Hypothesis of the  
'Long Cycle.'" Faculty Working  
Papers, 1,280 (September).  
Champaign-Urbana, IL: College of  
Commerce and Business  
Administration, Bureau of  
Economic and Business Research,  
University of Illinois.

———. 1992a. "Economics of  
Transition: From Shortageflation to  
Stagflation, the Case of Poland." In  
Preventing a New East-West Divide:  
The Economic and Social  
Imperatives of the Future Europe,  
edited by Armand Clesse and Rudolf  
Tokes, 172-81. Baden-Baden:  
Nomos Verlagsgesellschaft.

———. 1999a. "Ten Years of  
Postsocialist Transition: Lessons for  
Policy Reform." *Policy Research*